

آیین پهلوانی، قبل و بعد از اسلام و انتقال آن به شاهنامه فردوسی

دکتر سیدجمال‌الدین مرتضوی

استادیار دانشکده ادبیات فارسی دانشگاه یزد

چکیده

موضوع این مقاله آیین پهلوانی قبل و بعد از اسلام و انتقال آن به شاهنامه فردوسی است. ابتدا به بررسی آیین پهلوانی پیش از اسلام و استفاده فردوسی از شیوه‌ها و شگردهای آن پرداخته شده و سپس از تشکل فتیان و پیوند آیین عیاری با آداب فتوح سخن به میان آمده است و در نهایت، بحسب تبیین ورزش باستانی و تأثیرپذیری آن از شاهنامه مطرح شده است.

کلید واژه‌ها

آیین پهلوانی، آموزش دینی، فتیان، ورزش باستانی و زورخانه.

الف) آیین پهلوانی

یکی از روشهای تحلیل ارزشها و کردارهای اجتماعی در دانش جامعه‌شناسی، پژوهش تاریخی در دستمایه‌های فکری و عملی اقوام باستان است. در هر دوره تاریخی، ساختار جامعه نسبت به دوره دیگر متفاوت است و معمولاً هر یک از این ساختارهای اجتماعی از شیوه رفتاری خاصی برخوردار است که می‌توان گفت از دیدگاه کلی، نوعی استدلال در برابر پرسشهای موجود آن جامعه است.^(۱) اینکه پدیدار شدن ساختارهای اجتماعی از سر اتفاق بوده است یا پیش‌بینی و یا آینده‌نگری ابتدایی یا اصولی، اکنون بر ما روشن نیست؛ اما در جوامع امروزی، بسیاری از عرفها - گاه آشکار و گاه نهان - به سنن باستانی اقوام کهن پیوند می‌خورد. پژوهشهای جامعه‌شناسانه تاریخی مشخص می‌کند که نزد بیشتر اقوام باستان نخستین آموزشها، آموزش دینی (Holg Education) بوده است.

آغازگران تمدن ایرانی نیز همواره برای آموزش دینی جایگاه ویژه‌ای در نظر می‌گرفتند. قصد این آموزش ارائه شیوه درست زندگی، گزینش راه و روش اجتماعی



مناسب و بهره‌مندی از آگاهی و شناخت ابتدایی بوده است. (۲)

آموزش دینی در آغاز، ارج و تکریم نهادهای خانوادگی، طایفه‌ای و قومی را در بر می‌گرفته و با آیین زرتشت و معتقدات پیروان آن پیوندی نزدیک داشته است.

کودک از آغاز تا اواسط شش سالگی به دلیل خردسالی و نیاز به رسیدگی جسمانی، نزد زنان باقی می‌ماند. (۳) پس از آن به مرتبه تمیز عقلی (*Logical Ptoof*) گام می‌نهد و آماده بهره‌گیری از آموزشهای نظری، مانند مذهب، ادبیات، و برخی فنون عملی، همچون سوارکاری و شکار، می‌شد.

این دو شیوه آموزش الزاماً با یکدیگر همراه بوده است. از نظر ترتیب هم آموزش دینی مقدمه آمادگی رزمی و نظامی بوده و آموزش نظامی به خدمت بایستها و نبایستهای دینی درمی‌آمده است.

ایرانیان باستان از دو جنبه جسمانی و روحانی انسان شناخت کافی داشته‌اند. عواطف ناساز زمینه‌ای مناسب برای سوءاستفاده از توش و توان رزمی به حساب می‌آمد. کودکی که به طور هم زمان از هر دو جنبه تعلیم برخوردار می‌شد، به گاه صلح و به هنگام جنگ، شخصیتی درخور داشت و از آنجا که به مرور زمان آموزش دیده بود، در ایفای نقش خانوادگی و وظایف لشکری، از توان و آمادگی تدریجی برخوردار بود.

این شیوه آموزش و پرورش در شاهنامه انعکاس گسترده‌ای یافته است: آنجا که داراب، پسر همای، از گازر می‌خواهد که پس از آموختن زند و اوستا او را به فرهنگیان بسپارد (۴) و نیز در سرگذشت زال که با آموختن به آنجا می‌رسد که چون خویشتن در جهان کس نمی‌بیند (۵) و یا ضمن اشاره به تربیت بهرام‌گور، فرزند یزدگرد، که این مورد بسیار دقیق و وصف شده است:

چو شد سیر شیر و بیاگند یال
همی داشتندش به بر بر، به ناز
که آن رای با مهتری بسود جفت؟
ز من کودک شیرخواره مساز
چو کار است، بی‌کار، خوارم مدار»
به فرهنگ، نوزت نیامد نیاز
به دانایی آهنگ باشد تو را

همی داشتندش چنین چار سال
به دشواری از شیر کردند باز
چو شد هفت ساله، به منذر چه گفت
چنین گفت که «ای مهتر سرفراز
به راننده فرهنگیانم سپار
بدو گفت منذر که: «ای سرفراز
چو هنگام فرهنگ باشد تو را



به ایران نمانم که بازی کنی به بازی همی سرفرازی کنی»^(۶)
یکی از آموزشهای دوران باستان، کشتی بوده است. این فن، چنان که از داستانها و منابع کهن بر می آید، سابقه‌ای حدوداً شش هزار ساله داشته: «در اوستا از سلسله‌های کهن ایران، یعنی پیشدادیان و کیانیان، و از بهمن‌شاه نام برده شده و فردوسی حماسه‌سرای بزرگ، رستم و گيو و گودرز و... را از آن دوران می‌داند که همگی قهرمانان کشتی و از پهلوانان و سرداران نامی ایران بوده‌اند.»^(۷)

اصطلاح «سرشاخ شدن» از دیرباز در میان کشتی‌گیران حرفه‌ای وجود داشته و بخش عمده‌ای از مبارزه تن به تن سرداران سپاه در قالب کشتی گرفتن بوده است.

سخن‌سرای بی‌همانند طوس، در چند مورد، این فن را عرصه خودنمایی پهلوانان شاهنامه قرار داده که از همه بالاتر صحنه کشتی رستم و سهراب است. بخشی از این صحنه به صورت کشتی بر روی اسب، تصویر شده است:

غمی شد دل هر دو از یکدگر	گرفتند هر دو دوال کمر
تهمت که گر دست بردی به سنگ	بکنندی ز کوه سیه روز جنگ
کمر بند سهراب را چاره کرد	که بر زین بجنباند اندر نبرد
میان جوان را نبود آگهی	بماند از هنر دست رستم تهی ^(۸)

بازی «چوگان» از دیگر ورزشهای ایرانیان باستان بوده و پیدایش آن را به دوره ساسانیان نسبت داده‌اند. این بازی به دلیل نقش ویژه‌ای که در تنظیم نیروی فکر و دقت عمل داشته، مهم بوده است. سراینده شاهنامه سابقه این ورزش را به دوره کیانیان رسانده و به یقین، در همان ایام نیز از هنجارهای سنجیده برخوردار بوده است.^(۹)

تعلیم نطق و بیان تحت عنوان «فن سخنوری» نیز اهمیت ویژه‌ای داشته است. بر پهلوان فرض بوده که از مراتب بیان و مضامین مختلف آن آگاهی داشته باشد. اهمیت آموزش این شیوه بی‌ارتباط با آموزش مذهبی در دوران باستان نیست؛ «زیرا اساس فلسفه اجتماعی زردشت، اندیشه خوب، گفتار نیکو و کردار نیک بوده است.»^(۱۰) استاد طوس می‌فرماید:

بیاموختندش هنر هر چه بود هنر نیز برگ‌گورهرش برفزود
شنیدم که فرزند تو اردشیر سواری است گوینده و یادگیر^(۱۱)

این تمرین‌ها که اصل و مایه نیرومندی بوده، در ایران باستان، با هدف حمایت از درماندگان و بیچارگان دنبال می‌شده است. کسی که از این نیرو برای زورگویی و چپاول

استفاده می‌کرد مایه لعن و نفرین بود. «سرود هوم» که در مراسم مذهبی خوانده می‌شد و یادگار یکی از ایزدان و قهرمانان اوستایی بود، چنین هدفی را دنبال می‌کرده است:

از تو شور می‌خواهم
نیرو و پیروزمندی می‌خواهم،
صحت و درمان می‌خواهم،
فراوانی و نمو می‌خواهم،
از تو خواستارم که در میان مردم،
خداوند آرمانهای خود باشم.
دشمنان خود را مغلوب سازم
و شریبان و ددان را درهم شکنم.
خواهش دوم من از تو این است ای هوم،
که: مرگ را از من دور داری
و بدن مرا سالم نگاهداری،
که در روی زمین با چالاکی و نیرومندی و اطمینان راه بروم. (۱۲)

بدین ترتیب، جای شگفتی نیست که از برخی سلاحهای جنگی در کتاب دینی «وندیداد» سخن به میان آمده است. از جمله این سلاحها: زوپین، شمشیر، گرز، تیر و کمان و فلاخن است. البته، گرز از مهمترین سلاحهای این کتاب دینی است. همچنین در برخی منابع اوستایی و سنگ‌نوشته‌های هخامنشی، از ابزارهای جنگی زیر نام برده شده است:

زردها	←	Zaradha	←	زره
ساراوارا	←	Saravara	←	خود
کمرا	←	Camara	←	کمر بند
سپرا	←	Spara	←	سپر
ودهرا، وزرا	←	Vdahra/Vazra	←	گرز
چاکشا	←	Čakša	←	چکش
تایغا	←	Taiga	←	تیغ
تن‌ون، تنوره	←	Tanvan/Tanvare	←	کمان. (۱۳)

به موازات این روند، از ظهور شیوه‌ای دیگر نیز باید یاد کرد که در ساختار فکری



و عقیدتی پهلوانان، بی تأثیر نبوده و آن شیوه «عیاری» است.

واژه «عیار» که شاید ریشه در تاریخ ماقبل اسلام داشته باشد^(۱۴)، به معنی شخص دقیق و چابک در عمل است. در چند موضع از تاریخ عرب، اصطلاح «اهل البیوتات» در مورد برخی ایرانیان به کار رفته و مشخصاً فیروز، پهلوان سپاه عبدالرحمن بن اشعث سیستانی، از این گروه بوده است.

ترکیب فوق، عنوان خانواده‌هایی بوده که در اداره یک قسمت از ایران بزرگ نقش داشته‌اند و غالباً اهل شمشیر و رزم نیز بوده‌اند. «اعراب به اینان "اسوار" یعنی خانواده‌هایی در ایران که نسبت آنان تا عصر قدیم و دوره پهلوانی بلکه بالاتر، یعنی دوره هخامنشی، می‌کشیده، می‌گفتند.»^(۱۵) گویا فردوسی در مورد بهرام گور، لفظ سوار را در چنین معنایی به کار برده است:

چنین داد پاسخ ورا پیرمرد که‌زین در که گفتی، سوارا، مگرد^(۱۶)
از آن پس، به بهرام گفت: «ای سوار چو این داستان بشنوی، یاد دار^(۱۷)
کسی کوندیده است بهرام را خنیده سوار دلارام را...»^(۱۸)

اعراب، اینان را «عیار» می‌نامیدند. عیاران در اواسط قرن دوم هجری در مرکز خلافت بنی عباس - بغداد و در خراسان - حضور داشته‌اند و یعقوب لیث صفار نیز از سرهنگان این طایفه بوده است. البته، عیاران خراسان و سیستان در مقایسه با عیاران بغداد، جنبه و جایگاه مثبتی داشتند و حتی کم‌کم به شأن اجتماعی خاصی هم دست یافتند. وظیفه اغلب آنان حمایت از فعالیت‌های اجتماعی بوده است «... در جنگهایی که بین امین و مأمون و پسران هارون الرشید روی داد و امین در بغداد به مخاطره افتاد، عیاران به کمک او شتافتند. در سال ۲۵۱ هجری که «المستعین» و «المعزّه» دو خلیفه عباسی، با هم جنگیدند، المستعین استمداد کرد... عیاران در اوایل قرن پنجم بر سراسر بغداد مسلط شدند و هر چه حکومت وقت از مردم می‌گرفت، عیاران از حکومت می‌گرفتند.»^(۱۹)

در کتاب تاریخ سیستان، چند بار به واژه «عیار» برمی‌خوریم: «... صالح بن نصر برخاست و مردم بسیار با او جمع شد، از سیستان و بخت، و یعقوب بن الیث و عیاران سیستان او را قوت کردند...»^(۲۰)

دکتر سیدمحمد دامادی نوشته است: «در عهد خلافت و در پادشاهی غزنویان و



سلجوقیان، عیاران قشر مخصوصی از مردم شهرنشین را تشکیل می‌دادند. کشاورزانی که زمینهای خود را از دست داده بودند رو به شهرها می‌نهادند و اکثر آنان در زمره عوام شهر و یا به اصطلاح مأخذ شرقی، «اوباش» درمی‌آمدند. از این گروه مردم، دسته‌های مسلحی برای جهاد با کفار به وجود آمد که آنان را عیار می‌گفتند.»^(۲۱)

عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر، در باب چهل و یکم از قابوس‌نامه، آنجا که از جوانمردی سخن می‌گوید، برای آن اقسامی قایل می‌شود: «تن آن صورت جوانمردی است و جان وی راستی و حواسش دانش و معانیش صفا... اما آن گروه که نصیب ایشان تن رسید، آن قوم عیاران و سپاهیان و بازاریان‌اند که مردمی ایشان را نام جوانمردی نهادند»^(۲۲)... در عبارت فوق،

عیاری در معنای معهود و نزدیک به ورود اسلام به ایران و اندکی پس از آن است.

عیاران، در کار خویش شگردهایی همچون شب‌روی و نهان‌کاری داشتند. حافظ در بافت ذهنی خود، چنین بهره‌مناسبی از این شیوه برگرفته است:

عشرت شبگیر کن می‌نوش کاندرا راه عشق
شبروان را آشنایهاست با سیر عسس
یا

گفتم که بر خیالت راه نظر ببندم
گفتا که شبرو است او از راه دیگر آید
اگرچه در شاهنامه فردوسی، این لفظ در مفهوم منفی خود به کار رفته، اما در کار پهلوانان از شگرد عیاران که حرکت نهایی و اقدام به محاصره بوده، بارها استفاده شده است، مثلاً: ماجرای «به روئین دژ شدن اسفندیار به دستور پدر، برای نجات خواهران» با این روش همراه است. وی از هفت خان می‌گذرد و در لباس بازرگانان به همراه سپاهسانی چند، در لباس عادی وارد روئین دژ می‌شود و در مکانی که برای او فراهم شده به بازرگانی می‌پردازد و در دل آرزوی دیدار خواهران را می‌پرورد تا:

چو خورشید تابان ز گنبد بگشت
خو خریدار بازار او درگذشت
دو خواهرش رفتند ز ایوان به کوی
غریوان و بر کفتها بر، سبوی
بسه نزدیک اسفندیار آمدند
دو دیده تر و خاکسار آمدند
چو اسفندیار آن شگفتی بدید
دو رخ کرد از خواهران ناپدید^(۲۳)

و سرانجام، به تدبیری شبانه، با ازجاسب درگیر می‌شود:

بیامد یکی تیغ هندی به مشت
کسی را که دید از دلیران بکشت

بجست از در کاخش اسفندیار به دست اندرش تیغ زهر آبدار
 بدو گفت کز «مرد بازارگان نهاده بر او مهر گشتاسبی» (۲۴)
 در داستان بیژن نیز رستم به جامه بازارگانان درمی‌آید:
 همه جامه بر سان بازارگان بیوشید و بگشاد بند از میان (۲۵)
 و همچون داستان قبل، منیژه برای پرسش نزد رستم می‌آید و رستم هویت خویش را
 کتمان می‌کند:

بترسید رستم ز گفتار اوی یکی بانگ بر زد براندش ز روی
 بدو گفت کز «پیش من دور شو نسه خسرو شناسم نه سالار نو
 ندارم ز گودرز و گویو آگهی که مغزم ز گفتار کردی تهی» (۲۶)
 نیز در سفرها، گاه سرداران و دلیران از معرفی خود پرهیز می‌کنند؛ این کتمان
 شخصیت، زمینه‌ساز موفقیت‌های آتی است، مثلاً: گشتاسب پس از سر خوردن از پدر، راه
 دیار روم پیش می‌گیرد و در آنجا خود را دبیر معرفی می‌کند. (۲۷) و شاپور ذوالاکتاف، به
 صورت ناشناس به روم درمی‌آید. (۲۸)

این شیوه نمان پوی، البته کار عیاران است، عیاری که در گذر تاریخ زبان و ادبیات
 ایران، به مرور، جوانان رند حافظ بار معنایی مطلوب یافته است.

ظهور فتیان

از آغاز قرن چهارم هجری، رسم عیاری با نخستین مایه‌های فکری تصوف درهم
 آمیخت و تشکیلاتی به نام «فتوت» پدید آمد. واژه عربی «فتی» که در فارسی به معنای
 «جوان» و در لاتین «*Juvenis*» است، نشانه دوره مستعد جسمانی است که «بر مفهوم
 جوانی از شانزده تا سی سالگی دلالت می‌کند». (۲۹)، این واژه معادل معنی قاموسی خود
 یعنی «نهایت شکفتگی جسمانی» است و از بُعد اصطلاحی و تشکیلاتی، به برآمدن
 جنبه باطنی فرد دلالت می‌کند و دقیقاً معادل شوالیه (*Chevalier*) در زبان فرانسه است.
 احتمالاً برخی از رسوم پهلوانی در ایران باستان و مفاهیم حوزه عیاری به فرهنگ اروپا
 راه یافته و در اثر آمیزش با آداب ژرمن و مسیحیت، اصطلاح شوالیه را به وجود آورده
 است.

همان‌طور که عیاران به دفاع از حقوق در ماندگان همت می‌گماردند، شوالیه نیز در زمینه



احقاق حقوق بیچارگان، به تعهد اخلاقی - وجدانی خود عمل می کرده است. مقدمه این مرتبه، انجام برخی تمرین ها چون رنج و انضباط شدید، آماده کردن جسم و روح با شرکت در مسابقه ها و ورزشهای جسمی که به اصول عیاری شباهت و حتی تطابق کامل داشته بوده است.

فتیان در مورد شجره و نسبت خود داستان زیر را نقل کرده اند:

روزی کسی خبر زناى زن و مردی را برای پیامبر (ص) آورد. پیامبر اکرم (ص) حضرت علی (ع) را به تفحص امر فرستاد. علی (ع) با رسیدن به خانه مذکور، چشمان خویش را فرو بست و با دست بر چهار ضلع دیوار خانه کشید؛ پس باز آمد و گفت: کسی را نیافتم. پیامبر با شگفتی تمام، قدحی آب و قدری نمک خواست و مشتى نمک در قدح ریخت و گفت: «هذه الشریعه» و دوباره کفی دیگر از نمک ریخت و گفت: «هذه الطریقه» و بالاخره کف سومى ریخت که: «هذه الحقیقه». سپس ظرف را به علی (ع) داد تا قدری از آن بنوشد و گفت: «أنت رفیقى و أنا رفیق جبریل رفیق الله... تعالی». سپس قدح را به سلمان و حذیفه داد تا بخورند و بعد زیر جامه خود را به علی پوشانید و میان وی بیست و گفت: «أُكْمَلُکَ یا علی». تکمیل می کنم تو را ای علی.

«آیین جوانمردی ترکیبی از اصول عیاری و مبادی صوفیه بوده است.»^(۳۰) در حقیقت، عیاری مدخلی است بر فتوت؛ گویی عیاران در این حرکت، به کلی تغییر ماهیت داده اند. هانری کربن گفته است: «گذر از حماسه پهلوانی به حماسه عرفانی از ویژگیهای فرهنگ ایرانی است، همچنان که شهاب الدین سهروردی (شیخ اشراق) پهلوانان حماسی ایران باستان را به عرصه عرفان اسلامی برده است.»^(۳۱) این سخن با عقیده فتیان در مورد حدیث معروف پیامبر، مطابقت نام دارد که فرمود: «رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ» که «جهاد اصغر» جهاد جسمانی - با همه ابعاد آن - و «جهاد اکبر» جهاد روحانی است. حکمت میان بستن به نظر اهل فتوت، توصیه شجاعت و آمادگی به خدمت ضعیفان و نهایت تواضع است. از این رو است که برخورد شدید با اهل نفس و بدکاران و مهربانی و دوستی با درماندگان اساس اعتقادی جوانمرد است. بنابراین، کمر بستن اهل فتوت جنبه نمادین داشته است.

در تصوف، اساس فعالیت سالک تهذیب نفس و توجه دقیق به احوال و اطوار آن است؛ لیکن در طریق فتوت با تکیه بر معیار اخلاقی - که در اساس با تفکر صوفیانه انطباق دارد - به تمرین ها و ورزش های بدنی نظیر تیراندازی و شمشیربازی و ناوه کشی و



کشتی گرفتن و استفاده از گرز، کاملاً توجه می شده است. (۳۲)

هجویری در کتاب کشف المحجوب، ضمن برشمردن نشانه‌های سه گانه جوانمردان: وفای بی خلاف، ستایش بی جود و عطای بی سؤال، امثال ادریس شافعی، احمد بن خضرویه بلخی، ابو حفص حداد، ابوتراب عسکرن الحصین التسفی را نیز در شمار جوانمردان آورده است. (۳۳)

باری، سیمای عیّاری و جوانمردی در هر دو بخش ادبیات شفاهی و مکتوب فارسی انعکاس فراوان یافته است. مایه اکثر داستان‌های شفاهی ما - مانند: داستان پوریای ولی - را چنین درونمایه‌ای تشکیل داده که سخت مطلوب طبقات مختلف اجتماع است. مهرداد بهار افسانه‌های جوانمردی و عیّاری را دومین دسته از افسانه‌های کهن پهلوانی برمی شمرد و معتقد است که برای جستجوی سابقه پهلوانی تاریخی در ایران، باید به دنبال اینگونه افسانه‌ها رفت. (۳۴)

نگاهی گذرا بر برخی از آثار عرفانی همانند: فصل «جوانمردی» در کتاب قابوس‌نامه، اشارات موجود در کتاب اسرارالتوحید، رساله قشیریه، منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری، رسایل احمد غزالی و تذکرة الاولیای عطار نیشابوری، توجه به این موضوع را تأیید می کند.

در شاهنامه فردوسی، گرچه به تصریح نام و نشان، از کردار جوانمردی سخن به میان نیامده است؛ لیکن گاه گفتار پهلوانان ایرانی در این اثر موافق با روحیه تسلیم و خاکساری و توصیه به دادگری است:

چنین گفت مر زال را: «ای پسر،
به فرمان شاهان دل آراسته
نگر تا نباشی جز از دادگر
خرد را گزین کرده برخواسته
همه ساله بر بسته دست از بدی
همه روز جُسته ره ایزدی...» (۳۵)

ورزش باستانی و زورخانه

اغلب محققین بر این باورند که ورزش باستانی از نظام فتوت تأثیر پذیرفته است. جواتمردان و عیّاران با سقوط بغداد در سال ۶۰۶ ه.ق، گستره حضور اجتماعی - سیاسی خود را از دست دادند، از همین زمان، طبقات مختلف مردم در این عرصه گام نهادند و روند فتوت، یک روند صرفاً اخلاقی گردید. (۳۶)



شادروان استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب در این مورد نوشته اند: «یک پدیده قابل توجه که در این هنگام - در عهد ناصر خلیفه (وفات ۶۲۲) از طریق فتوت جدا شد و خود در کنار تصوف توسعه و تحول جداگانه یافت، عبارت بود از آداب و اخلاق مربوط به زورخانه.» (۳۷)

به اعتقاد مرحوم محمدتقی بهار: «پس از تهاجم مغول، فتوت به عنوان شاخه‌ای از تصوف ظاهر شد و تشکیلاتی منظم را به نام ورزش خانه در هر محلی و با مقررات ویژه‌ای شکل بخشید. (۳۸)

استاد فروزانفر زورخانه کاران امروزی را از بقایای عیاران و جوانمردان شمرده اند، یعنی همان شخصیت‌هایی که در داستان‌های اسکندرنامه، رموز حمزه و غیر آن ایفای نقش می‌کنند. (۳۹)

گرچه با ظهور دولت صفوی و قدرت گسترده قزلباش، در مراکز فتوت به دلیل تردّد جوانان کم سن و سال، فساد و بی بند و باری شدت یافته بود به تضعیف گرایید و کم‌کم از میان برجیده شد، اما این موضوع که اصول اخلاقی متنوّفه از زمان صفویه وارد زورخانه شده باشد یا ظهور زورخانه در این دوران شکل گرفته باشد، بنا به دو قرینه زیر چندان هم صحیح به نظر نمی‌رسد؛ از یک طرف در تحقیق تاریخی بناها، میان اماکن صوفیه و ساختار زورخانه شباهت چشمگیری وجود دارد و بیشتر آداب و اصطلاحات این دو نهاد به یکدیگر مانند است. آدابی چون: میل‌گیری و کباده‌کشی و رخصت‌طلبی و صبر و چشم‌پوشی از هوای نفس و اصطلاحاتی چون: پیر، مبتدی، کهنه‌سوار و غیر آن. از قرینه دیگر، فارسی بودن نام اسامی و آلات موجود در ورزش خانه است، مانند: واژه کباده، و یا اصطلاحاتی مانند: «پهلوان» و «جهان پهلوان» که از مناصب ارتشی بوده و «کهنه‌سوار» که همان اصطلاح «کهنه‌کار» است و در دوران باستان به احتمال زیاد، کاربرد زیادی داشته است. (۴۰)

همچنین جامه از تن برکشیدن زورخانه کاران فعلی که برهنه شدن عیاران را در میدان نبرد - برای نبردی همه جانبه و تمام عیار - فراخاطر می‌آورد. سابقه این ورزش را به گذشته‌های بسی دورتر می‌کشاند. (۴۱)

ورزش باستانی ایران متناسب با آداب جنگ است. برای توانایی در حمل و آشنایی دست با گرز، میل به کار گرفته می‌شود و سنگ برای سپرداری است و گبر نیز به جهت کمان‌کشی و چرخ زدن و کار پا برای چالاکی در میدان جنگ استعمال می‌شود. (۴۲)



بدین ترتیب، دلیل راه‌یابی اشعار شاهنامه فردوسی به حوزه زورخانه نیز روشن می‌گردد، بدین معنی که فرهنگ پهلوانی ایران باستان و جلوه‌های عیاری به شاهنامه انتقال یافته و سپس با ظهور فتوت و همگامی اندیشه‌های رزمی آن با چنین مضامینی در شاهنامه، از زمان تأسیس ورزش‌خانه‌ها ابیاتی که اغلب مایه‌های پهلوانی و جوانمردی دارند، مورد استقبال قرار گرفته است.

امروزه اغلب آن دسته از ابیات شاهنامه در زورخانه‌ها خوانده می‌شود که یا در مایه‌های حمد و ثنای ایزد تعالی است و یا در بی‌وفایی چرخ و عبرت از گردش آن:

کزین برتر اندیشه برنگذرد	بسه نام خداوند جان و خرد
خداوند روزی ده رهنمای	خداوند نام و خداوند جای
فروزنده ماه و ناهید و مهر	خداوند کیهان و گردان سپهر
نگارنده بر شده پیکر است	ز نام و نشان و گمان برتر است

در رستگاری بایادت جست	تورا دانش و دین رهاند درست
نخواهی که دایم بوی مستمند،	وگر دل نخواهی که باشد نژند
دل از تیرگیها بدین آب، شوی	به گفتار پیغمبرت راه جوی

هم از گردش او نیابی جواز	اگر با تو گردون نشیند به راز،
هم او تیرگی و نژندی دهد	هم او تاج و تخت و بلندی دهد
گاهی مغزیابی از او گاه پوست	به دشمن همی ماند و هم به دوست
سرانجام خاک است از او جایگاه	سرت گر بساید به ابر سیاه،

ز بهر بزرگی پسندیده‌اند	بسا رنجه‌کز جهان دیده‌اند
از او بهره زهر است و تریاک نیست	سرانجام، بستر جز از خاک نیست
پرستیدن دادگر پشیشه کن	ز روز گذر کردن اندیشه کن
ره رستگاری همین است و بس	بترس از خدا و میازار کس

اگر تندبادی برآید ز کنج، به خاک افکند نارسیده ترنج



ستم‌کاره خوانیمش از دادگر
 اگر مرگ داد است بیداد چیست؟
 از این راز، جان تو آگاه نیست
 دم مرگ چون آتش هولناک
 جوانی و پیری به نزدیک مرگ
 دل از نور ایمان گر آکنده‌ای
 به گیتی در آن کوش چون بگذری
 البته طنین زیبای بحر «مقارب» و هماهنگی موسیقایی آن با «ضرب» شکسته زورخانه، در این شیوه کاربرد، بی تأثیر نبوده است.

تعلیقات

۱. مقایسه کنید با:

René Wellek and Austin Warren: "Theory of literature" N.y. 1956, P. 235.

- یکی از کسانی که این رفتار یا استدلال اجتماعی را شدیداً زیر سؤال برد، ایوانوویچ زامیاتین (۱۸۸۴-۱۹۳۷) نویسنده روسی بود. رمان معروف او «*We*» (ما) نام دارد که در آن زمان اجازه چاپ نیافت؛ ولی بعدها در خارج از روسیه منتشر شد.
۲. مانند جادوگری و منصب از نظر فرای، نورتروپ فرای؛ تخیل فرهیخته، ترجمه سعید شیرانی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ص ۶.
۳. مثلاً در باب بهرام فرزند یزدگرد می‌خوانیم:
- ... همی داشتندش چنین چار سال
 به دشواری از شیر کردند باز
- چو شد سیر شیر و بیاگند یال
 همی داشتندش به بر بر، به ناز
۴. شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۲، ص ۳۵۹، ب ۹۲ به بعد.
۵. همان، ج ۱، ص ۶، ب ۲۸۶ به بعد.
۶. شاهنامه، ج ۷، ص ۲۷۱، بیت ۹۰ به بعد. نیز: همان کتاب، ج ۷، ص ۴۱، بیت ۱۹۸ به بعد و همان کتاب. همان جلد، ص ۲۲۰، بیت ۲۰ به بعد و ج ۶، ص ۳۱۰، بیت ۱۴۷۱ به بعد و ج ۳، ص ۱۰، ب ۷۹ به بعد.

۷. علیرضا حکمت، آموزش و پرورش در ایران باستان، انتشارات مؤسسه تحقیقات و برنامه‌ریزی علمی و آموزشی، تهران، ۱۳۵۰، ص ۹۹.
۸. شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۲، ص ۲۲۴، بیت ۷۱۵ به بعد و ج ۲، ص ۲۳۴، ب ۸۴۶ به بعد و ج ۴، ص ۲۹۲، ب ۲۷۷ به بعد.
۹. مقایسه کنید با: علیرضا حکمت، آموزش و پرورش در ایران باستان، ص ۲۹۴ و ۲۴۵ پیروزی همین ورزش بود که زمینه «کین سیاوش» را فراهم آورد.
- ۱۰ الف. بیژن، سیر تمدن و تربیت در ایران باستان، چاپخانه روشنایی، تهران: چاپ اول، ۱۳۱۶، ج ۱، ص ۱۹۴.
۱۱. شاهنامه، ج ۷، ص ۱۱۹، ب ۱۲۳، ص ۱۲۰، ب ۱۲۹.
۱۲. مقایسه کنید با: الف. بیژن، سیر تمدن و تربیت در ایران باستان، ج ۱، ص ۷۰.
۱۳. همان، ص ۲۳۱.
۱۴. مقایسه کنید با: واعظ کاشفی، قوت نامه سلطانی، تصحیح محمدجعفر محبوب، انتشارات بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۳۵۰، مقدمه، ص ۸۸.
۱۵. ملک الشعراى بهار، جوانمردی، ضمیمه، هانری کرین، آیین جوانمردی، ترجمه نراقی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۱۰.
۱۶. شاهنامه، ج ۷، پادشاهی بهرام‌گور، ب ۴۸۲.
۱۷. همان کتاب، همان جا، ب ۲۰۱.
۱۸. همان کتاب، همان جا، ب ۸۳۷.
۱۹. پرتو بیضایی، تاریخ ورزش باستانی ایران، چاپخانه وحیدی، تهران، ۱۳۳۷، ص ۶، ۱۰ و ۱۱.
۲۰. تاریخ سیستان، انتشارات بهار، تهران ۱۳۱۴ (ص ۱۹۲ و نگاه کنید صفحات: ۱۶۱، ۱۹۳، ۲۶۳، ۱۷۹، ۳۲۸ و ۳۵۰).
۲۱. صالح بن جناح، کتاب الأدب و المروءة، تصحیح و ترجمه دکتر سیدمحمد دامادی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۳، ص ۵۵ و ۷۴.
۲۲. عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر، قابوس‌نامه، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، نگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵، ص ۲۴۵.
۲۳. شاهنامه، ج ۶، ص ۱۹۶، ب ۵۳۵ به بعد.
۲۴. همان کتاب، همانجا، ب ۶۶۳ به بعد.



۲۵. همان کتاب، ج ۵، ص ۶۱، ب ۹۵۴ به بعد.
۲۶. همان کتاب، همان جا، ص ۶۴، ب ۹۵۶ به بعد.
۲۷. همان کتاب، ج ۶، ص ۱۱۶، ب ۱۳۶ به بعد.
۲۸. همان کتاب، ج ۷، ص ۲۲۷، ب ۱۵۰ به بعد.
۲۹. هانری کرین، آیین جوانمردان، ص ۴۰۳.
۳۰. صالح بن جناح، کتاب الأدب و المروءة، مقدمه، ص ۲۸. نیز مقایسه کنید با: ملک الشعراء بهار، جوانمردی، ضمیمه هانری کرین، آیین جوانمردان، ص ۱۱۳.
۳۱. همان کتاب، ص ۶.
۳۲. بدیع الزمان فروزانفر، حسام‌الدین چلبی از فتیان، ضمیمه هانری کرین، آیین جوانمردان، ص ۱۰۷.
۳۳. جلابی هجویری، کشف‌المحجوب، تصحیح ژوکوفسکی، افست امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۶، ص ۱۴۱. نیز نگاه کنید به همان کتاب صفحات: ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۰ و ۱۵۱.
۳۴. مهرداد بهار، سابقه جوانمردی در ایران باستان، ضمیمه آیین جوانمردان، هانری کرین، صص ۱۹۲ به بعد.
۳۵. شاهنامه، ج ۱، ص ۲۴۶، ب ۱۶۵۵. و نیز: همان کتاب، همان جا، ج ۱، ص ۱۳۶، ب ۹ به بعد. و نیز: همان کتاب، ج ۴، ص ۲۰۴، ب ۱۴۳۱ به بعد. و نیز: همان کتاب، همان جا، ص ۲۳۱، ب ۳۴۳ به بعد. و نیز: همان کتاب، همان جا، ب ۱۳۴۸ به بعد.
۳۶. مقایسه کنید با: واعظ کاشفی، فتوت‌نامه سلطانی: مقدمه دکتر محجوب، ص ۸۸.
۳۷. دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، اهل ملامت و فتیان، ضمیمه آیین جوانمردان، ص ۲۱۰ به بعد.
۳۸. ملک الشعراء بهار، جوانمردی، ضمیمه آیین جوانمردان، ص ۱۱۷ به بعد.
۳۹. بدیع‌الزمان فروزانفر، حسام‌الدین چلبی از فتیان، ضمیمه آیین جوانمردان، ص ۱۰۸.
۴۰. مقایسه کنید با: پرتو بیضایی، تاریخ ورزش باستانی، ص ۲ به بعد.
۴۱. مقایسه کنید با: همان کتاب، ص ۸.
۴۲. بهار، جوانمردی، ضمیمه آیین جوانمردان، ص ۱۱۸.
۴۳. شاهنامه، ج ۱، ص ۱۸، ب ۸۷ به بعد. و همان کتاب، همان جا، ص ۱۲، ب ۱ به بعد. و نیز: همان کتاب، ج ۲، ص ۲۶، ب ۳۱۵ به بعد. و نیز: همان کتاب، ج ۳، ص ۲۰۲، ب ۳۰۷ به بعد. این ابیات با مراجعه مکرر به ورزش‌خانه‌های متعدد و گفتگو با چند تن از پیشگامان این فن ثبت شد.

